

بررسی انتقادی «مژده‌ی پیامبراکرم (ص) به فتح سرزمین‌ها» در روایت صخره‌ی خندق

DOI: <https://doi.org/10.22067/jquran.2025.90413.1760>

(نویسنده مسئول) دکتر مهدی صلاح

دانشیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران

Email: mehdi.salah@lihu.usb.ac.ir

محمد امرایی

دانشجوی دکتری گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران

چکیده

مسلمانان هنگام حفر خندق (سال ۵ ه.ق) با صخره‌ای سخت روبرو شدند که هیچ‌یک یارای شکستنش را نداشتند و پیامبر (ص) خود، آن را شکست. این ماجرا در کتب تاریخی به روایت «صخره‌ی خندق» مشهور گشته است. بر اساس برخی از نقل‌های این روایت، رسول خدا (ص) هنگام ضربه زدن به صخره‌ی خندق، به مسلمانان وعده داد که بر سرزمین‌های فارس، روم و یمن چیره خواهید شد. در پژوهش حاضر، برآنیم تا به این پرسش اصلی پاسخ دهیم که: دلایل اعتبار و یا عدم اعتبار گزارش «مژده‌ی پیامبر (ص) به فتح سرزمین‌ها در هنگام حفر خندق» چیست؟ بدین منظور، اسناد روایات را به روش نقد رجال بررسی و محتوای روایات را تحلیل تاریخی خواهیم نمود. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که: مضمون روایت «صخره‌ی خندق» به دو گونه‌ی کلی تقسیم می‌شود. اصل ماجرای پدید آمدن صخره‌ی خندق و شکسته شدن آن توسط پیامبر (ص) سند معتبر دارد، اما تمام نقل‌هایی که مژده‌ی فتح سرزمین‌ها را به پیامبر (ص) نسبت می‌دهند، علاوه بر اشکالات متنی، اسنادشان نامعتبر است.

واژگان کلیدی: پیامبراکرم (ص)، صخره‌ی خندق، روایت، سند.

در پژوهش حاضر، روایت «صخره خندق» را از منابع تاریخی، حدیثی و تفسیری (شیعه و اهل سنت) استخراج نموده‌ایم. در قسمت «تحلیل سندی روایت صخره خندق» تمامی طُرُق این روایت را نقل کرده و سندشان را با روش نقد رجال، بررسی خواهیم کرد و سپس، در قسمت «تحلیل متنی روایت صخره خندق» ناهمگونی و اشکالات محتوایی نقل‌های این روایت را نشان خواهیم داد.

هیچ پژوهشی که همه‌ی نقل‌های روایت «صخره خندق» را به لحاظ سندی و محتوایی اعتبارسنجی کرده باشد، نیافتیم. برخی پژوهشگران، بدون بررسی سندی و از زاویه‌ای دیگر به این روایت نگریسته‌اند: یکی از محققان معتقد است از آن جایی که تاریخ‌نگاری مسلمانان در سده‌های بعد تدوین یافته، روایات پیشگویانه‌ی اسلامی درباره فتوح (از جمله روایت صخره خندق) و پیشگویی‌های زرتشتیان درباره‌ی آخرالزمان بر یکدیگر تأثیر داشته‌اند. مسلمانان و زرتشتیان هر دو، آن را تجلّی خواست خداوند دانسته‌اند.^۱ محقق دیگری معتقد است این‌گونه روایات پیشگویانه، برای «مشروعیت‌بخشی به اقدام خلفا مبنی بر فتوحات» بر ساخته شده‌اند. به علاوه، چون فتوحات از سوی صحابه‌ی پیامبر (ص) سازماندهی می‌شد، محتاج توجیهات دینی بود تا نظریه‌ی «عدالت صحابه» مخدوش نشود. به عبارت دیگر، باورهای کلامی مورخان سنی سبب بر ساخته شدن چنین روایاتی شده است.^۲

۱ تحلیل سندی روایت صخره خندق

در اینجا، صرفاً اسناد روایات را اعتبارسنجی خواهیم کرد. روایت «جابر بن عبدالله» از چهار طریق نقل شده که «سه طریق نخست آن» معتبر و «طریق چهارم آن» نامعتبر است. سایر روایات موجود، همگی از جهات مختلف سندشان نامعتبر است.

۱-۱ روایت جابر بن عبدالله أنصاری

جابر بن عبدالله در پیمان عقبه‌ی دوم اسلام آورد و در سال ۷۸ هجری وفات یافت.^۳

طریق ۱: حَدَّثَنَا وَكِيعُ بْنُ الْجَرَّاحِ، قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدِ الْوَاحِدُ بْنُ أَيْمَنَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ.^۴

بررسی سندی: «وکیع بن الجرّاح بن ملیح الرّواسی»،^۵ «عبدالواحد بن ایمن القرشی المخزومی»،^۶ «ایمن الحبشی القرشی، مولی ابن ابی عمرو المخزومی»^۷ همگی توثیق شده‌اند.

^۱. چوکسی، ستیز و سازش، ۶۵-۸۸.

^۲. حسن بیگی و دیگران، «بررسی نقش رویدادها بر پدیداری حدیث»، ۱۱۹.

^۳. ابونعیم، معرفة الصحابة، ۴۳۸/۱.

^۴. ابن ابی شیبّه، المصنّف، ۹۸/۱۳، ح ۳۷۸۲۶.

^۵. عجلی، تاریخ الثقات، ۴۶۴؛ مزّی، تهذیب الکمال، ۴۶۲/۳۰؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ۳۳۵/۴؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ۱۰۳۷.

^۶. ابن شاهین، تاریخ أسماء الثقات، ۱۶۱؛ ابن معین، سوالات ابن الجندی، ۳۷۳؛ مزّی، تهذیب الکمال، ۴۴۶/۱۸؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ۶۳۰.

^۷. ابن ابی حاتم، الجرح والتعديل، ۳۱۸/۲؛ مزّی، تهذیب الکمال، ۴۵۱/۳؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ۱۵۷؛ ذهبی، تهذیب الکمال، ۴۳۱/۱.

طریق ۲: حدَّثنا خَلَّاد بن یحیی، حدَّثنا عبدالواحد بن ایمن، عن أبیه، جابر^۸

بررسی سندی: «خَلَّاد بن یحیی بن صَفْوَان السَّلَمی» توثیق شده^۹ و سایر راویان، با طریق پیشین مشترک است.

طریق ۳: قال ابن اسحاق و حدَّثني سعيد بن مينا، عن جابر بن عبدالله.^{۱۰}

بررسی سندی: «سَعِيد بن مینا، أَبُو الولید» توثیق شده است.^{۱۱}

درباره «محمد بن اسحاق بن یسار» اختلاف نظر وجود دارد. خلاصه‌ی دیدگاه رجال‌یونی که ابن اسحاق را تضعیف کرده‌اند، چنین است: ۱- او باورهای «تشیع» و «قَدَرِیّه» داشت. ۲- برخی با استناد به سخن هشام بن عروه، ابن اسحاق را «کَذَّاب» می‌نامیدند و هشام مدعی بود «محمد بن اسحاق حدیثی از همسر» فاطمه بنت مُنْذِر نقل کرد، درحالی‌که همسر در نه سالگی با من ازدواج کرد و تا زمانی که مُرد، هیچ مردی او را ندید. ۳- ابن اسحاق از «اهل کتاب» روایت می‌شنید. ۴- به مالک بن انس گفته شد: «ابن اسحاق می‌گوید: دانش مالک بن انس را بر من عرضه کنید، زیرا من دامپزشکِ او هستم». مالک با شنیدن این سخن، ابن اسحاق را «دَجَّالی از دَجَّال‌ها» نامید. ۵- ابن اسحاق به شاعران پول می‌داد تا درباره‌ی مغازی اشعاری بسرایند و وی شعرها را به اخبارِ مغازی ملحق می‌کرد.^{۱۲}

گروهی دیگر از رجال‌یون، دیدگاه مثبتی نسبت به ابن اسحاق ابراز کرده‌اند: مسلم بن حجاج در کتاب «الصحيح» خود، سه روایت در باب «صلاة»، یک روایت در باب «صوم» و یک روایت در باب «حدود» از ابن اسحاق نقل کرده است.^{۱۳} و این به معنای توثیق ابن اسحاق از سوی مسلم می‌باشد. أحمد حنبل او را «حَسَنُ الحديث»، عجللی او را «ثقه» و علی بن مدینی وی را «صدوق» می‌دانستند. یحیی بن معین معتقد بود که ابن اسحاق «حجَّت نیست» ولی «ثقه» است. دارقطنی معتقد بود «به روایات ابن اسحاق احتجاج نمی‌شود ولی برای اعتبار [در کنار روایات معتبر دیگران] به روایات او استناد می‌شود». ابوزرعه او را در زمهری «شیوخ» قرار می‌داد. شعبه بن حجاج او را «صدوق» و «أَمِير الْمُؤْمِنِينَ فِي الْحَدِيث» می‌نامید. محمد بن عبدالله بن نمیر معتقد بود که «ابن اسحاق متهم به قَدَر شد، در حالی که دورترین مردم به قدر بود». ابن عدی می‌گفت: «در احادیث ابن اسحاق بسیار جستجو کردم و آنچه مایه‌ی ضعفش باشد، نیافتم. چه بسا خطا کرده، همانگونه که دیگران خطا می‌کنند و این اشکالی ندارد». ذهبی وی را «أحد الأئمة الأعلام» نامیده‌اند.^{۱۴}

خلاصه‌ی دیدگاه ذهبی در دفاع از ابن اسحاق چنین است: ۱- ابن اسحاق «صالح الحديث» بود و نزد من گناهی ندارد جز این که «سیره را از مطالب مُنْكَرِ منقطع و شعرهای مَكْذُوب پُر کرده است». ۲- سخن هشام که «هیچ مردی زنم را تا هنگام مرگ ندید» مردود است، زیرا «محمد بن سوقة» از همسر هشام روایت کرده است. ۴- سخن هشام که

^۸. بخاری، صحيح البخاري، ۷۷۹، ح ۴۱۰۱.

^۹. عجللی، تاريخ الثقات، ۱۴۵؛ مزی، تهذيب الكمال، ۳۵۹/۸؛ ذهبی، ميزان الاعتدال، ۶۵۷/۱؛ ابن حجر، تقريب التهذيب، ۳۰۳.

^{۱۰}. ابن هشام، السيرة النبوية، ۱۶۹/۳-۱۷۰.

^{۱۱}. ابن شاهين، تاريخ أسماء الثقات، ۹۹؛ ابن حنبل، سؤالات أبي داود، ۲۳۳؛ مزی، تهذيب الكمال، ۸۴/۱۱؛ ذهبی، سير أعلام النبلاء: ۲۴۵/۵؛ ابن حجر، تقريب- التهذيب، ۳۸۹.

^{۱۲}. نسانى، الضعفاء والمتروكين، ۲۱۱؛ عقیلی، الضعفاء، ۱۹۲/۵؛ خطیب، تاريخ مدينة السلام، ۷/۲؛ مزی، تهذيب الكمال، ۴۰۵/۲۴.

^{۱۳}. ابن منجويه، رجال صحيح مسلم، ۱۶۲/۲.

^{۱۴}. ابن معین، معرفة الرجال، ۲۰۰/۲؛ ابن معین، تاريخ عثمان بن سعيد الدارمي، ۴۴؛ عجللی، تاريخ الثقات، ۴۰۰؛ دارقطنی، سؤالات أبي بكر البرقاني، ۱۲۴؛ ابوزرعه، سؤالات البردعي، ۳۰۱؛ ابن عدی، الكامل في الضعفاء، ۲۷۰/۷؛ ابن حجر، تقريب التهذيب، ۸۲۵؛ ذهبی، ميزان الاعتدال، ۴۶۸-۴۷۵.

«فاطمه بنت منذر از نه سالگی همسر من شد» دروغ است، زیرا فاطمه سیزده سال از شوهرش بزرگتر بود و هنگامی که ابن اسحاق از وی روایت می‌شنید، زنی پنجاه و اندی ساله بود. ۵- نقل نمودن اسرائیلیات از اهل کتاب مانعی ندارد؛ گرچه روایاتشان برای ما حجت نیست. ۱۵- ذهبی پس از رد اتهاماتی که به ابن اسحاق وارد شده، می‌نویسد: ابن اسحاق «حسن الحديث»، «صالح الحال» و «صدوق» بود؛ ولی در «احادیث متفرد» وی و از جنبه‌ی «حفظ» اشکال وجود دارد. ۱۶-

به نظر ما دیدگاه توثیق‌کنندگان ابن اسحاق درست است و در تکمیل آن، موارد زیر را می‌افزاییم: ۱- رجالیون شیعه ابن اسحاق را دارای «محبت شدید» به اهل بیت (ع) معرفی کرده‌اند. ۱۷- برخی ابن اسحاق را در زمره‌ی اصحاب امامین صادقین (ع) برشمرده‌اند. ۱۸- محبت ابن اسحاق نسبت به اهل بیت (ع)، شیعه بودن وی را اثبات نمی‌کند ولی چنانچه آوردیم، برخی از رجالیون عامه او را به اتهام داشتن باورهای شیعی، تضعیف کرده‌اند. ۲- «دجال» نامیدن ابن اسحاق از سوی مالک، دلیلی بر ضعف ابن اسحاق نیست؛ زیرا مالک در پی مشاجره‌ای غیرحضوری و شخصی وی را دجال نامید و همان گونه که علی بن مدینی گفته: «مالک با ابن اسحاق همنشین نبود و او را درست نمی‌شناخت» ۱۹- ۳- هشام بن عروة دروغ می‌گفت و علاوه بر ابن اسحاق، «محمد بن سوقة الغنوی» نیز از «فاطمه بنت منذر بن زبیر بن عوام» روایت کرده است. ۲۰-

طریق ۴: فحدَّثني محمد بن زياد بن أبي هنيّدة، عن محمد بن إبراهيم بن الحارث، عن جابر بن عبد الله. ۲۱-

بررسی سندی: نام «محمد بن زیاد بن أبي هنيّدة» در هیچ منبع رجالی وجود ندارد و مهمل است. همچنین «محمد بن إبراهيم بن الحارث التيمي» با جابر بن عبد الله ملاقاتی نکرده بود تا از وی حدیث بشنود. ۲۲- بنابراین این سند ضعیف است.

۱- ۲ روایت امام جعفر صادق (ع)

طریق: سهل بن زياد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن أبان بن عثمان، عن بعض رجاله، عن أبي عبد الله (ع). ۲۳-

بررسی سندی: صاحب مرآة العقول، این روایت را ضعیف دانسته است. ۲۴- عبارت «بعض رجاله» نشان می‌دهد که این سند، مرسل نیز می‌باشد. ۲۵-

۱۵. ذهبی، میزان الاعتدال، ۴۶۸/۳.

۱۶. ذهبی، میزان الاعتدال، ۴۷۵/۳.

۱۷. کشی، اختیار معرفة الرجال، ۶۸۷/۲.

۱۸. برقی، الرجال، ۲۰ و ۱۰.

۱۹. ذهبی، میزان الاعتدال، ۴۷۵/۳.

۲۰. مزی، تهذیب الکمال، ۲۶۵/۳۵؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۴۴۴/۱۲.

۲۱. واقدی، المغازی، ۴۵۲/۲.

۲۲. فسوی، المعرفة والتاریخ، ۴۲۶/۱؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۷/۹.

۲۳. کلینی، الکافی، ۲۱۶/۸.

۲۴. مجلسی، مرآة العقول، ۱۳۸/۲۶.

۲۵. مامقانی، مقباس الهدایة، ۲۵۴/۱.

رجال‌یون متقدم شیعه، روایات «سهل بن زیاد الآدمي» را «ضعیف» و «غیر معتمد فیہ» و خودش را «ضعیف جداً»، «فاسد الروایة و الدین» و «فاسد المذهب» که از «مراسیل روایت می‌کرد» و «به مجاہیل اعتماد می‌نمود»، معرفی کرده‌اند. أحمد بن محمد بن عیسیٰ اشعری به سبب «غلو» و «کذب» او را از قم اخراج نمود.^{۲۶} شیخ او را «ضعیف جداً»^{۲۷} ولی در جایی دیگر او را «ثقه» دانسته است.^{۲۸} فضل بن شاذان، سهل بن زیاد را «احمق» می‌نامید.^{۲۹}

برخی از رجال‌یون متأخر، توثیق سهل را به دلایل زیر درست‌تر می‌دانند: ۱- شیخ طوسی در رجالش او را ثقه دانسته است ۲- سهل «کثیر الروایة» بود ۳- سهل از اصحاب امام جواد (ع)، هادی (ع) و عسکری (ع) بود، ولی اخباری از ائمه (ع) در طعن وی وجود ندارد ۴- سهل از «مشایخ اجازه» بود و حتی در صورت ضعف، ضعفش در روایاتش تأثیر ندارد ۵- شیخ مفید حدیثی از شیخ صدوق را قدح می‌کند که سهل بن زیاد در إسناد آن وجود دارد، ولی مفید هرگز متعرض ضعف سهل نشده است ۶- اگر نقل کشی مبنی بر «احمق بودن سهل بن زیاد» درست باشد، حماقت که دلیل بر فسق و فاسدی مذهب او نیست ۷- احمد بن محمد اشعری عده‌ای را به خاطر «نقل از ضعفا و ایراد مراسیل» از قم اخراج کرد و این خطای اجتہادی احمد بوده است ۸- این که براساس روایتی از کلینی «سهل، نص بر امامت امام- هادی را انکار کرد»، از روی تعصب جاهلیش بود و بعدش توبه نمود ۹- مشایخ بزرگ مانند کلینی از سهل روایت نقل کرده‌اند که این نشانه‌ی اعتماد مشایخ به او است ۱۰- نجاشی ظاهراً نسبت «کذب و غلو» به سهل را از قول احمد اشعری ذکر می‌کند و خودش به آن عقیده ندارد. ۱۱- رجال طوسی نسبت به فهرستش متأخر است؛ لذا طوسی از تضعیف سهل عدول کرده است ۱۲- نام سهل در اسناد روایات کتب «کامل الزیارات» و «تفسیر قمی» واقع شده است.^{۳۰}

عده‌ای، دلایل حامیان توثیق سهل را چنین رد کرده‌اند: ۱- سهل از نظر قدیمی‌ترین ناقدین اخبار «بسیار ضعیف» است ۲- وقتی بزرگانی چون ابن ولید، ابن بابویه، ابن نوح، ابن شاذان و نجاشی به ضعیف بودن سهل بن زیاد شهادت داده‌اند، نباید به سهل اعتماد کرد ۳- این که «طوسی در فهرستش او را ضعیف ولی در رجالش ثقه دانسته»، احتمالاً، طوسی دچار سهو القلم شده است ۴- ابن داؤد حلی نسخه‌ای از کتاب رجال طوسی به خط خود شیخ در دست داشته و از آن نقل نموده، ولی واژه‌ی «ثقه» در آن موجود نیست؛ بنابراین افزودن واژه‌ی «ثقه» از اشتباه نسخا بوده است ۵- این که برخی معتقدند «به دلیل تأخر نگارش الرجال بر الفهرست، حتماً طوسی نظرش درباره‌ی سهل تغییر کرده است»، درست نیست؛ زیرا طوسی در برابر روایات تضعیف سهل، روایتی در توثیق او نیاورده و یا بر روایات تضعیف، نقدی نکرده است ۶- «کثیر الروایة بودن» یک راوی، دلیل بر توثیق وی نیست.^{۳۱}

به نظر ما، دیدگاه تضعیف سهل درست است و در تکمیل آن می‌افزاییم: ۱- اعتماد کلینی به سهل اثبات نشده؛ زیرا مستندی وجود ندارد که نشان دهد کلینی مستقیم از سهل روایت شنیده است. شیوه‌ی نقل کلینی از سهل، به شکل «با واسطه» و با عبارت «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ» می‌باشد که گاهی به خاطر اختصار، عبارت «عِدَّةٌ مِنْ

^{۲۶} نجاشی، رجال النجاشی، ۱۸۵؛ علامه حلی، ترتیب خلاصه الأقوال، ۲۲۹؛ ابن داؤد حلی، الرجال، ۴۶۰/۲؛ ابن غضائری، الرجال، ۶۶؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ۵۷.

^{۲۷} طوسی، الفهرست، ۲۲۸؛ طوسی، الإنبصار، ۲۶۱/۳.

^{۲۸} طوسی، رجال الطوسی، ۳۸۷.

^{۲۹} کشی، اختیار معرفة الرجال، ۸۳۷/۲.

^{۳۰} بحر العلوم، الفوائد الرجالية، ۲۱/۳؛ اعرجی، عده الرجال، ۴۴۶/۱؛ کجوری، الفوائد الرجالية، ۱۴۲.

^{۳۱} خونی، معجم رجال الحديث، ۳۵۴/۱۹؛ ساعدی، الضعفاء من رجال الحديث، ۱۴۱/۲.

أصحابنا» را حذف کرده است.^{۳۲} ۲- این نظریه که «کثیر الروایه بودن یک راوی، دلیل بر وثاقت اوست» مورد اتفاق همه‌ی علمای رجال نیست. این نظریه با استناد به سه حدیث از امام صادق (ع)، ارائه شده که سند همه‌ی آنها، ضعیف است.^{۳۳} ۳- به‌گواهی ابن داؤدحلی، در نسخه‌ی خطی رجال طوسی، عبارت «ثقه» وجود نداشته است؛ بنابراین سهل بن زیاد اصلاً توثیق خاص ندارد. توثیقات عام که برای سهل ابراز داشته‌اند، با تضعیفات فراوان رجالیون متقدم در حق او، تعارض دارد و چون اینجا «قول به وثاقت»، هیچ وجه رجحانی بر «قول به ضعف» ندارد، باید طبق قاعده‌ی «تقدم تضعیف بر توثیق» حکم به ضعف سهل بدهیم.^۴ ۴- این که «شیخ مفید به ضعف سهل بن زیاد در سند روایت شیخ صدوق اشاره نکرده» دلیل بر اعتماد شیخ مفید به سهل نیست؛ زیرا ممکن است وی درباره‌ی توثیق و یا تضعیف سهل، به نظر قطعی نرسیده باشد. در برابر سکوت شیخ مفید، تصریح فقهای بزرگ در عدم اعتماد به روایات سهل را داریم. به‌عنوان نمونه، محمد بن مکی برای اثبات بی‌اعتباری روایتی، عبارت «فی طریق الروایة سهل بن زیاد، و هو مجروح»^{۳۴} و ابن فهد برای اثبات بی‌اعتباری روایتی، عبارت «فی طریقها سهل بن زیاد و هو ضعیف» را به کار برده است.^{۳۵} ۵- قاعده‌ی «شیخوخت اجازه» مورد قبول همه‌ی علمای رجال نیست.^{۳۶} ۷- با تسامح می‌توان گفت اگر روایات سهل بن زیاد، با روایات صحیح دیگری در تعارض باشد، روایت سهل را باید کنار گذاشت؛ ولی چنانچه مضمون روایات سهل، از طرق دیگر اثبات شود، می‌توان در تحلیل متن آن احادیث، به نقل سهل هم توجه نمود.

۱- ۳ روایت براء بن عازب

براء بن عازب در جنگ «خندق» حضور داشت و آن هنگام ۱۵ ساله بود.^{۳۷}

طریق ۱: حدّثنا محمد بن أحمد بن إبراهيم المعاذی، قال حدّثنا أبو عبد الله محمد بن عبد الله بن الفرّج الشُّروطی، قال حدّثنا أبو عبد الله محمد بن یزید بن المهلب، قال حدّثنا أبو اسامة، قال حدّثني عوف، عن میمون، قال أخبرني براء بن العازب.^{۳۸}

طریق ۲: حدّثنا محمد بن إبراهيم بن أحمد بن یونس اللّیثی، قال حدّثنا أبو عبد الله محمد بن الفرّج الشُّروطی، قال حدّثنا أبو عبد الله محمد بن یزید بن المهلب؛ قال حدّثنا أبو سفیان، قال حدّثني عوف، عن میمون، قال أخبرني براء بن عازب.^{۳۹}

طریق ۳: حدّثنا هُوذَةُ بن خلیفة، قال حدّثنا عوف، عن میمون، قال حدّثنا البراء بن عازب.^{۴۰}

طریق ۴: حدّثنا هُوذَةُ، حدّثنا عوف، عن میمون، قال أخبرني البراء بن عازب الأنصاري.^{۴۱}

^{۳۲} . علامه حلی، ترتیب خلاصة الأقوال، ۴۸۱.

^{۳۳} . خونی، معجم رجال الحديث، ۷۴/۱.

^{۳۴} . شهید اول، الدروس الشرعية، ۱۳۴/۲.

^{۳۵} . ابن فهد حلی، المهذب البارع، ۴۹۰/۳.

^{۳۶} . برای نقد این نظریه بنگیرید: خونی، معجم رجال الحديث، ۷۲/۱.

^{۳۷} . ابن عبد البر، الاستیعاب، ۱۵۵/۱؛ ابن اثیر، اسد الغابة، ۲۰۵/۱.

^{۳۸} . صدوق، الأمالی، ۳۱۳.

^{۳۹} . صدوق، الخصال، ۱۶۲/۱.

^{۴۰} . ابن ابی شیبّه، المصنّف، ۱۰۱/۱۳، ح ۳۷۸۳۵.

^{۴۱} . ابن حنبل، المسند، ۲۴۵/۱۴، ح ۱۸۶۰۱.

طریق ۵: حدّثنا ابن إسحاق، حدّثنا هوزة بن خليفة أبو الأشهب، حدّثنا عوف، عن ميمون، حدّثني البراء بن عازب.^{۴۲}

طریق ۶: حدّثنا أبو بكر بن مالك، قال حدّثنا بشر بن موسى، قال حدّثنا هوزة بن خليفة، حدّثنا عوف، عن ميمون، قال حدّثني البراء بن عازب.^{۴۳}

طریق ۷: أخبرنا أبو نعيم أحمد بن عبدالله الحافظ بأصبهان، قال حدّثنا محمد بن أحمد بن الحسن، قال حدّثنا إسحاق بن الحسن الحرّبي، قال حدّثنا هوزة بن خليفة، قال حدّثنا عوف، عن ميمون، قال حدّثني البراء بن عازب.^{۴۴}

طریق ۸: أخبرنا أبو الحسن علي بن أحمد بن عبدان، أخبرنا أحمد بن عبيد الصفار، قال حدّثنا محمد^{۴۵} بن غالب بن حرب، قال حدّثنا هوزة، قال حدّثنا عوف، عن ميمون الزهراني، قال حدّثني البراء بن عازب الأنصاري.^{۴۶}

طریق ۹: حدّثنا محمد بن جعفر، حدّثنا عوف، عن ميمون أبي عبدالله، عن البراء بن عازب.^{۴۷}

طریق ۱۰: أخبرنا محمد بن عبد الأعلى، قال حدّثنا مَعْتَمِر، قال سمعتُ عَوْفًا، قال سمعتُ ميمونًا، يُحدّث عن براء بن عازب.^{۴۸}

طریق ۱۱: حدّثنا وهب بن بقیة، حدّثنا خالد، عن عوف، عن أبي عبدالله ميمون، عن براء.^{۴۹}

بررسی سندی: در تمام طرق مذکور، نام «میمون أبو عبدالله البصري الكندي» ذکر شده که از راویان عامه است.^{۵۰} احمد حنبل روایات او را «منکر» و خودش را «فَسَل» یعنی رذل و احمق می دانست. یحیی بن سعید و یحیی قَطّان روایات او را ثبت نمی کردند. ابوداود با لفظ «تُكَلِّم فيه» و یحیی بن سعید، یحیی بن معین با لفظ «لا شیء» او را تضعیف کرده اند.^{۵۱}

در طریق ۱ و ۲ «محمد بن عبدالله بن الفرّج، أبو عبدالله الشُّروطي» آمده که نامش در اسناد برخی احادیث شیعه آمده ولی در کتب رجال شیعه هیچ ذکری از او نشده^{۵۲} و در کتب رجال سُنی نیز هیچ نامی از وی نیست و بنابراین مهمل است.

^{۴۲} . رویانی، مُسند الزَّویانی، ۲۷۶/۱، ح ۴۱۰.

^{۴۳} . أبو نعيم، دلائل النبوة، ۴۹۹/۲، ح ۴۳۰.

^{۴۴} . خطیب، تاریخ مدینة السلام، ۴۵۶/۱.

^{۴۵} - نام درست این راوی «محمد بن غالب بن حرب» است که در نسخه‌ی چاپی «دلائل النبوة» به اشتباه «أحمد بن غالب بن حرب» ثبت شده است.

^{۴۶} . بیهقی، دلائل النبوة، ۴۲۱/۳.

^{۴۷} . ابن حنبل، المُسند، ۲۴۴/۱۴، ح ۱۸۶۰۰.

^{۴۸} . نسائی، الشُّنن الکبری، ۱۳۳/۸، ح ۸۸۰۷.

^{۴۹} . أبو یعلی، مُسند أبي یعلی، ۳۹۹، ح ۱۶۸۵.

^{۵۰} . مسلم، الکنی والأسماء، ۴۷۴/۱.

^{۵۱} . ابن حنبل، العلل ومعرفة الرجال، ۳۰۴/۲؛ بخاری، تاریخ الکبیر، ۳۳۹/۷؛ عقیلی، الضعفاء، ۶/۶؛ ابن ابی حاتم، الجرح والتعديل، ۲۳۴/۸؛ ابن حبان، الثقات، ۴۱۸/۵؛ ابن عدی، الکامل فی الضعفاء، ۱۵۸/۸؛ مزی، تهذیب الکمال، ۲۳۱/۲۹؛ ابن شاهین، تاریخ أسماء الضعفاء والکذابین، ۶۳۰؛ ابن جوزی، الضعفاء والمتروکین، ۱۵۲/۳؛ ذهبی، المَغْنی فی الضعفاء، ۴۴۸/۲؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ۲۳۵/۴؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۳۹۳/۱۰؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ۹۹۰.

^{۵۲} . نمازی، مستدرکات علم رجال الحديث، ۱۸۵/۷.

در طریق ۲۱ «أبو عبدالله محمد بن يزيد بن مهلب» آمده که در رجال سنی هیچ‌جا نامی از وی برده نشده و نزد رجال شیعه نیز مهمل است.^{۵۳}

نام «أبو أسامة» در طریق ۱، ظاهراً همان «أبوسفیان» در طریق ۲ می‌باشد و تصحیفی صورت گرفته است. در رجال شیعه و سنی هیچ نامی از «أبو أسامة» وجود ندارد. نام این أبوسفیان «سعید بن یحیی بن مهدی» که از راویان سنی است، در رجال شیعه وجود ندارد. برخی از رجال یون بزرگ سنی وی را تضعیف کرده‌اند. دارقطنی وی را «متوسط الحال» و «لیس بقوی» دانسته و ذهبی نامش را در زمهری ضعفا دسته‌بندی کرده است.^{۵۴}

۴-۱ روایت سلمان فارسی

طریق ۱: قال ابن اسحاق حُذِّثَ عن سلمان الفارسي.^{۵۵}

بررسی سندی: این طریق منقطع است. سلمان در حدود سال ۳۵ هجری وفات نموده^{۵۶} و ابن اسحاق در سال ۸۰ هجری به دنیا آمده^{۵۷} و در این سلسله اسناد، نام حداقل یک راوی حذف شده است.

طریق ۲: أخبرنا أبو عبدالله الحافظ، حُذِّثَ أبو العباس، محمد بن يعقوب، حُذِّثَ أحمد بن عبد الجبار، حُذِّثَ يونس، عن ابن اسحاق، قال حُذِّثَ عن سلمان.^{۵۸}

بررسی سندی: بی‌هقی روایتش را از ابن اسحاق نقل کرده و اشکال ذکر شده در طریق پیشین، اینجا نیز مطرح است. «أحمد بن عبد الجبار العطاردی» از راویان مشترک میان شیعه و سنی^{۵۹} و نزد رجال شیعه مهمل است.^{۶۰} رجال یون سنی وی را به «کذب» متهم کرده‌اند. حاکم نیشابوری و ابن ابی حاتم وی را «لیس بقوی» و ابن عقده وی را «متروک» می‌دانستند. ابن عدی معتقد بود: «وی از کسانی روایت می‌کرد که محضرشان را درک نکرده بود» و «اهل عراق را دیدم که بر ضعف او اجماع دارند». بسیاری دیگر نیز وی را «ضعیف» دانسته‌اند.^{۶۱}

^{۵۳} . نمازی، مستدرکات علم رجال الحديث، ۳۷۳/۷.

^{۵۴} . دارقطنی، سؤالات الحاكم، ۲۱۶؛ ذهبی، تهذيب تهذيب الكمال، ۵۷/۴؛ ذهبی، المغنی فی الضعفاء، ۴۱۶/۱؛ خطیب، تاریخ مدينة السلام، ۱۰۷/۱۰؛

مزی، تهذيب الكمال، ۱۰۸/۱۱.

^{۵۵} . ابن هشام، السيرة النبوية، ۱۷۱/۳.

^{۵۶} . ابن اثیر، أسد الغابة، ۲۶۹/۲.

^{۵۷} . ذهبی، سير أعلام النبلاء، ۳۴/۷.

^{۵۸} . بیهقی، دلائل النبوة، ۴۱۷/۳.

^{۵۹} . عزیزی، رواية المشتركون، ۴۹۴/۲.

^{۶۰} . نمازی، مستدرکات علم رجال الحديث، ۳۳۷/۱.

^{۶۱} . ابن ابی حاتم، الجرح والتعديل، ۶۲/۲؛ خطیب، تاریخ مدينة السلام، ۴۳۴/۵؛ ابن عدی، الكامل فی الضعفاء، ۳۱۳/۱؛ مزی، تهذيب الكمال، ۳۷۸/۱؛ ذهبی،

ميزان الاعتدال، ۱۱۲/۱؛ ابن حجر، تقريب التهذيب، ۹۳؛ ابن حجر، تهذيب التهذيب، ۵۱/۱.

۱-۵ روایت عمرو بن عوف

نخستین جنگی که عمرو بن عوف المَزَنی در آن حضور داشت، غزوه خندق بود.^{۶۲}

طریق ۱: قال أخبرنا محمد بن إسماعيل بن أبي فديك، قال حدثني كثير بن عبدالله المزني، عن أبيه، عن جده.^{۶۳}

طریق ۲: حدثنا محمد بن بشار، قال حدثنا محمد بن خالد بن عثمة، قال حدثنا كثير بن عبدالله بن عمرو بن عوف المزني، قال حدثني أبي، عن أبيه.^{۶۴}

طریق ۳: أخبرنا محمد بن عبدالله الحافظ، قال أخبرنا أبو بكر محمد بن علون المقرئ ببغداد، قال حدثنا أبو العباس محمد بن يونس القرشي، قال حدثنا محمد بن خالد بن عثمة، قال حدثنا كثير بن عبدالله بن عمرو بن عوف المزني، قال حدثني أبي، عن أبيه.^{۶۵}

بررسی سندی: در تمام طرق مذکور نام «کثیر بن عبدالله بن عمرو بن عوف المَزَنی» وجود دارد. أحمد حنبل او را «منكر الحديث»؛ یحیی بن معین او را «لیس بشيء»؛ نسائی و دارقطنی وی را «متروک الحديث» و ابوحاتم وی را «لیس بالمتین» می دانستند. ابوداود او را «یکی از کذابین» و شافعی او را «یکی از پایه های دروغ» نامیده است. از ابن حبان نقل شده که می گفت: «کثیر بن عبدالله بن عمرو از جدش از پدرش نسخه ای مجعول روایت کرده است که ذکر نمودن روایات آن در کتابها، حلال نیست و نباید روایتش را نقل کرد مگر برای ابراز شگفتی».^{۶۶}

۱-۶ روایت عبدالله بن عباس

عبدالله بن عباس سه سال پیش از هجرت در مکه زاده شد^{۶۷} و در سال هشتم هجری به مدینه هجرت نمود.^{۶۸} بنابراین، در هنگام نبرد خندق (۵هـ.ق) وی در مدینه حضور نداشته و روایتش مرسل است.

طریق: حدثنا عبدالله بن أحمد بن حنبل، حدثني سعيد بن محمد الجرمي، حدثنا ابوتيميلة، حدثنا نعيم بن سعيد العبدي، أن عكرمة، حدث عن ابن عباس.^{۶۹}

بررسی سندی: نام «نعیم بن سعید العبدي» در هیچ یک از کتب رجال سنی و شیعه ذکر نشده و مهمل است.

^{۶۲} . ابن اثیر، اسد الغابة، ۷۵۶/۳.

^{۶۳} . ابن سعد: الطبقات الكبرى، ۶۲/۴.

^{۶۴} . طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۵۷۰/۲-۵۶۷.

^{۶۵} . بیهقی، دلائل النبوة، ۴۱۸/۳.

^{۶۶} . ابن حنبل، العلل ومعرفة الرجال، ۲۱۳/۳؛ ابن معین، معرفة الرجال، ۶۱/۱؛ ابن عیین، تاریخ عثمان بن سعید الدارمي، ۱۹۵؛ نسائی، الضعفاء والمتروکین، ۲۰۵؛ ابن شاهین، تاریخ أسماء الضعفاء والكذابين، ۱۶۱؛ مزئی، تهذیب الکمال، ۱۳۶/۲۴؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۴۲۱/۸؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ۸۰۸؛ دارقطنی، الضعفاء والمتروکین، ۳۳۱؛ عقیلی، الضعفاء، ۱۵۳/۸؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ۴۰۶/۳؛ ابن عبدالبر، التمهید، ۲۱/۱۹؛ ابن عدی، الکامل فی الضعفاء، ۱۸۷/۷.

^{۶۷} . بلاذری، أنساب الأشراف، ۳۹/۴.

^{۶۸} . ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ۳۳۳/۳.

^{۶۹} . طبرانی، معجم الكبير، ۳۷۶/۱۱-۳۷۷، ح ۱۲۰۵۲.

نفر بعدی «عکرمه البربری» مولای عبدالله بن عباس است.^{۷۰} رجالیون شیعه عکرمه را تضعیف کرده‌اند.^{۷۱} عکرمه به «جعل حدیث از قول ابن عباس» زبانزد بود. سعید بن مسیب به غلامش بُرد می‌گفت: «بر من دروغ میند، آن‌گونه که عکرمه بر ابن عباس دروغ می‌بست».^{۷۲} از عبدالله بن حارث نقل شده که گفت: بر «علی بن عبدالله بن عباس» وارد شدم، درحالی که عکرمه را جلوی مستراح به بند کشیده بود. به او گفتم از خدا نمی‌ترسی؟ گفت: این خبیث بر پدرم دروغ می‌بندد».^{۷۳} برخی عکرمه را دروغگویی می‌دانستند که بامداد حدیثی را روایت می‌کرد و شبانگاه مخالفش را نقل می‌نمود.^{۷۴} مالک بن انس سفارش می‌کرد که از عکرمه روایت اخذ نکنند.^{۷۵} مسلم بن حجاج از نقل روایات عکرمه، دوری کرده است.^{۷۶} برخی عکرمه را «کم عقل» می‌دانستند.^{۷۷} عکرمه نسبت به اهل بیت پیامبر (ص) عناد می‌ورزید.^{۷۸}

۱-۷ روایت عبدالله بن عمرو

تاریخ اسلام‌آوری عبدالله بن عمرو السَّهْمِیّ مربوط به «پس از بازگشت لشکر احزاب» است،^{۷۹} بنابراین وی شاهد ماجراهای حفر خندق نبوده است و این روایتش مرسل است.

طریق ۱: حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مَلُولٍ، قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ، قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ زِيَادٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو.^{۸۰}

بررسی سندی: در این طریق، «هارون بن ملول» آمده است. به عقیده ذهبی، نامش «هارون بن عیسی بن یحیی» و «ملول» لقب عیسی پدرش است. سپس روایتی از ابن شاهین نقل می‌کند که در سلسله اسناد آن، نام هارون به شکل «هارون بن عیسی بن ملیل» ضبط شده است.^{۸۱} ذهبی بجز این، در هیچ‌کدام از آثار رجالی‌اش، نامی از هارون بن ملول نیاورده است. نام درست این راوی، چه «هارون بن ملول» باشد و چه «هارون بن عیسی بن یحیی»، در کتب رجالی سنی و شیعه شرح‌حالی ندارد و مهمل است.

«عبدالرحمان بن زیاد بن أنعم» از راویان عامه است.^{۸۲} تعبیری چون «ملیح الحدیث»، «متروک»، «لیس بشیء»، «لیس بقوی»، «منکر الحدیث»، «ضعیف الحدیث» و «غیر محمود فی الحدیث» را درباره‌ی وی به کار برده‌اند.

^{۷۰} ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۲/۱۹۵؛ ذهبی، تذکرة الحفاظ، ۱/۹۵.

^{۷۱} کشی، اختیار معرفة الرجال، ۲/۴۷۷؛ علامه حلی، ترتیب خلاصة الأقوال، ۳۲۸؛ مجلسی، الوجیزه، ۱۱۷.

^{۷۲} ذهبی، میزان الاعتدال، ۳/۹۶؛ ذهبی، ۱۴۱۷: ۲۲/۵؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۲۶۸/۷؛ مزی، تهذیب الکمال، ۲۸۰/۲۰.

^{۷۳} ذهبی، میزان الاعتدال، ۳/۹۴.

^{۷۴} مزی، تهذیب الکمال، ۲۸۶/۲۰.

^{۷۵} ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ۵/۲۶.

^{۷۶} ذهبی، میزان الاعتدال، ۳/۹۳.

^{۷۷} ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ۵/۲۷؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۲۶۷/۷.

^{۷۸} طبری، جامع البیان، ۷/۲۲؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۴۱۱/۶.

^{۷۹} سمعانی، الأنساب، ۳/۳۷۰.

^{۸۰} طبرانی، معجم الكبير، ۱۳/۲۷، ح ۵۴.

^{۸۱} ذهبی، المشتبه فی الرجال، ۲/۶۱۳.

^{۸۲} بخاری، تاریخ الكبير، ۵/۲۸۳.

بعضی حدیث‌های او را «حدیث مشرقی» نام نهاده‌اند. برخی معتقدند که «در زمینه‌ی ضعف، کسی مانند او نیست». احمد حنبل روایات وی را نمی‌نوشت.^{۸۳}

طریق ۲: حدَّثنا إسماعيل بن الحسن الخفاف، قال حدَّثنا أحمد بن صالح، قال حدَّثنا ابن وهب، قال حدَّثني حُبي بن عبدالله المعافري، عن أبي عبدالرحمن الحبلي، عن عبدالله بن عمرو.^{۸۴}

بررسی سندی: نامی از «إسماعيل بن حسن الخفاف» در کتب رجالی شیعه و سنی وجود ندارد و مهمل است. با این که طبرانی این روایت را مستقیماً از «إسماعيل بن حسن خفاف» نقل کرده است، در کتاب «شیوخ معجم الکبیر طبرانی» اثر ذهبی، نامی از وی وجود ندارد.

بیشتر رجالون بزرگ سنی «حُبي بن عبدالله بن شريح المعافري» را با تعبیری مانند «احادیثه مناکیر»، «فیه نظر» و «لیس بالقوی» تضعیف کرده‌اند.^{۸۵} یحیی بن معین او را «صالح الحدیث، لیس بذاک القوی» می‌دانست.^{۸۶} ابن معین با لفظ «لیس بذاک القوی»، درجه‌ی وثاقت او را کاسته است. بنابراین از نظر ابن معین، گرچه روایاتش قوی نیست ولی کاملاً بی‌اعتبار هم نیست، بلکه حکم «متابع و شاهد» را دارد. ابن عدی نام او را در زمره‌ی «ضعفا» ثبت کرده است.^{۸۷} ذهبی در آثار مختلفش، گاهی او را در زمره «ضعفا» آورده^{۸۸} و گاهی وی را «حسن الحدیث» نامیده است.^{۸۹} در برابر تضعیفات فراوانی که ذکر کردیم، عده‌ای اندک، بدون مناقشه در تضعیفات حُبي بن عبدالله، او را «لیس به بأس» و «صدوق یهم» دانسته‌اند.^{۹۰}

طریق ۳: حدَّثنا أبو عمرو بن حمدان، حدَّثنا الحسن بن سفيان، حدَّثنا أحمد بن عيسى، حدَّثنا ابن وهب، عن جبير، أبي عبدالرحمن الحبلي، عن عبدالله بن عمرو بن العاص.^{۹۱}

بررسی سندی: «أحمد بن عيسى بن حسان المصري التستري» متهم به «کذب» است.^{۹۲} یحیی بن معین سوگند جلاله می‌خورد که «أحمد بن عيسى کذاب است». ^{۹۳} أبوزرعه در اثبات «کذاب» بودن أحمد بن عيسى، چند مورد از مشاهدات و بررسی‌های شخصی خود را نقل کرده است.^{۹۴} برخی تعبیر «تکلم الناس فیه» را درباره‌اش به کار برده‌اند.^{۹۵} خطیب بغدادی معتقد بود «از کسانی که درباره‌ی أحمد بن عيسى خرده‌گیری می‌کنند، حجّتی ندیدم که ترک

^{۸۳} عقيلي، الضعفاء، ۳/۳۹۶؛ ابن عدی، الكامل في الضعفاء، ۵/۴۵۷؛ أبوزرعه، سؤالات البرذعي، ۱۲۷؛ جوزجانی، أحوال الرجال، ۱۵۳؛ دارقطنی، الضعفاء والمتروكين، ۲۷۴؛ نسائی، الضعفاء والمتروكين، ۱۵۸؛ خطیب، تاريخ مدينة السلام، ۱۱/۴۷۵؛ بخاری، تاريخ الصغير، ۲/۱۱۴؛ مزی، تهذيب الكمال، ۱۷/۱۰۲.

^{۸۴} طبرانی، معجم الكبير، ۱۳/۳۷، ح ۸۶.

^{۸۵} عقيلي، الضعفاء، ۲/۱۸۸؛ ابن أبي حاتم، الجرح والتعديل، ۳/۲۷۱؛ بخاری، تاريخ الكبير، ۳/۷۶؛ نسائی، الضعفاء والمتروكين، ۹۰؛ ابن جوزی، الضعفاء والمتروكين، ۱/۲۴۲؛ مزی، تهذيب الكمال، ۷/۴۸۸.

^{۸۶} ابن معین، معرفة الرجال، ۱/۶۸.

^{۸۷} ابن عدی، الكامل في الضعفاء، ۳/۲۸۷.

^{۸۸} ذهبی، المغنی فی الضعفاء، ۱/۲۹۹؛ ذهبی، الکاشف، ۱/۳۶۰.

^{۸۹} ذهبی، دیوان الضعفاء والمتروكين، ۱۰۸؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ۱/۲۶۴.

^{۹۰} ابن معین، تاريخ عثمان بن سعيد الدّارمي، ۹۱؛ ابن حجر، تقريب التهذيب، ۲۸۲.

^{۹۱} أبونعيم، دلائل النبوة، ۲/۴۹۸، ح ۴۲۹.

^{۹۲} مزی، تهذيب الكمال، ۱/۴۱۷.

^{۹۳} أبوداود، سؤالات أبي عبيد الآجري، ۲/۲۸۳.

^{۹۴} أبوزرعه، سؤالات البرذعي، ۳۷۵.

^{۹۵} ابن أبي حاتم، الجرح والتعديل، ۲/۶۴.

احتجاج به احادیث وی را واجب کند» و از نسائی نقل می‌کند که دیدگاهش درباره احمدبن عیسی «لیس به بأس» بود.^{۹۶} به عقیده ابن حجر، احمدبن عیسی را به دلیل «ادعای دروغین سماع» کذاب دانسته‌اند و او را به «وضع حدیث» متهم نکرده‌اند.^{۹۷} با این حال، ابن حجر در جای دیگر و ذهبی وی را «صدوق» دانسته‌اند.^{۹۸} به نظر ما، در برابر گواهی کسانی چون ابن معین و أبوزرعه بر کذاب بودن احمدبن عیسی، این سخن خطیب که «حجتی ندیدم» بی‌معنی است. ابن حجر و ذهبی نیز در ردّ دیدگاه مخالفان، هیچ استدلالی نیاورده‌اند. بنابراین، تا زمانی که وی از اتهام کذب، تبرئه نشود، جرح او بر تعدیلش تقدّم دارد.

«جُبیر» مهمل است. در میان شاگردان «أبي عبد الرحمن الحبلي = عبد الله بن يزيد المَعافري» و نیز در میان اساتید «عبد الله بن وهب بن مُسلم القُرشي الفِهري» هیچ نامی از «جُبیر» وجود ندارد.

۸-۱ روایت عمر بن حکم

طریق: حَدَّثَنِي عاصم بن عبد الله الحَكَمي، عن عمر بن الحَكَم.^{۹۹}

بررسی سندی: «عاصم بن عبد الله الحَكَمي» مهمل است. «عمر بن حکم» را نیز نمی‌توان با قطعیت شناسایی کرد. در منابع رجالی، شش نفر به این نام وجود دارد: «عمر بن حکم السُّلَمي» صحابی مجهولی است که فقط یک روایت از پیامبر (ص) نقل کرده است.^{۱۰۰} «عمر بن حکم الهُدَلي» مجهول است.^{۱۰۱} چهار نفر بعدی، صرف نظر از جرح و یا تعدیلشان، هیچ کدام جزو صحابه نبوده‌اند و نمی‌توانسته‌اند شاهد جنگ خندق باشند و لذا روایتشان منقطع است. اسامی آنان بدین قرار است: «عمر بن حکم بن ثوبان»، «عمر بن حکم بن رافع»،^{۱۰۲} «عمر بن حکم، مولی عمرو بن خَراش»^{۱۰۳} و «عمر بن حکم بن قیس».^{۱۰۴}

۹-۱ روایت مرد صحابی

طریق: أَخْبَرَنَا عِيسَى بْنُ يُونُسَ، قَالَ حَدَّثَنَا صَمْرَةُ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ السَّيْبَانِي، عَنْ أَبِي سُكَيْنَةَ - رَجُلٍ مِنَ الْمُحَرَّرِينَ - عَنْ رَجُلٍ مِنَ أَصْحَابِ النَّبِيِّ.^{۱۰۵}

^{۹۶} . خطیب، تاریخ مدینة السلام، ۴۵۰/۵.

^{۹۷} . ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۶۴/۱.

^{۹۸} . ابن حجر، تقریب التهذیب، ۹۶؛ ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ۷۰/۱۲.

^{۹۹} . واقدی، المغازی، ۴۴۹/۲.

^{۱۰۰} . مزّی، تهذیب الکمال، ۳۱۰/۲۱؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۴۳۷/۷.

^{۱۰۱} . ذهبی، میزان الاعتدال، ۱۹۱/۳؛ ابن جوزی، الضعفاء والمتروکین، ۲۰۷/۲؛ بخاری، الضعفاء الصغیر، ۸۳.

^{۱۰۲} . ابن حبان، الثقات، ۱۴۷/۵؛ مزّی، تهذیب الکمال، ۳۰۷/۲۱-۳۰۹؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۴۳۶/۷؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ۷۱۶.

^{۱۰۳} . ابن سعد، الطبقات الکبری، ۳۴۴/۵؛ ابن ابی حاتم، الجرح والتعديل، ۴۵۰/۹.

^{۱۰۴} . بخاری، تاریخ الکبیر، ۱۴۷/۶؛ ابن حبان، الثقات، ۱۸۲/۷.

^{۱۰۵} . نسائی، سنن النسائي الصغرى، ۴۳۸، ح ۳۱۷۸.

بررسی سندی: «أبي سكينه» مجهول است. برخی نامش را «مُحَلَّم بن سوار» دانسته‌اند ولی این ثابت نشده است.^{۱۰۶} صحابی بودنش مورد اختلاف است،^{۱۰۷} ولی هیچ دلیلی بر صحابی بودنش وجود ندارد.^{۱۰۸} نفر بعدی، یعنی «رجل» نیز مهمل است.

۱-۱۰ روایاتی درباره‌ی ادعای منافقان

در این دسته از روایات، وعده‌ی فتح از قول «پیامبر ص» در زمان «حفر خندق» نقل نشده است؛ بلکه «منافقان» در هنگام «هجوم لشکر احزاب»، وعده‌ی فتح ایران و روم را به پیامبر (ص) نسبت داده‌اند. بر اساس این روایات، یکی از منافقان با استهزاء می‌گوید: «محمد ص» وعده‌ی دستیابی به گنج‌های کسری و قیصر را می‌دهد؛ در حالی که هیچ‌یک از ما جرأت بیرون رفتن برای قضای حاجت را ندارد». جمله‌ی اخیر، در بخش پایانی «طریق ۲ و ۳» از روایت عمرو بن عوف، بخش پایانی «روایت امام صادق ع» و بخش پایانی «روایت عبدالله بن عباس» نیز ذکر شده است. در اینجا سند روایاتی را که هیچ اشاره‌ای به ماجرای پدید آمدن صخره نکرده، بلکه فقط «ادعای منافقان در حین جنگ خندق» را نقل کرده‌اند، بررسی خواهیم کرد.

طریق ۱: قُرَيْءٌ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي حَبِيبَةَ وَ أَنَا أَسْمَعُ، قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الثَّلَجِيِّ، قَالَ حَدَّثَنَا الْوَاقِدِيُّ، قَالَ فَحَدَّثَنِي عبد الرحمن بن محمد بن أبي بكر، عبد الله بن أبي بكر بن حزم.^{۱۰۹}

بررسی سندی: این سند منقطع است، زیرا «عبد الله بن أبي بكر بن محمد بن عمرو بن حزم» در زمرة تابعین بود^{۱۱۰} که در سال ۶۰-۶۵ هجری متولد شد^{۱۱۱} و نام حداقل یک راوی حذف شده است.

بسیاری «إبراهيم بن إسماعيل بن أبي حبيبة» را «ضعیف»، «متروک» و «منکر الحدیث» دانسته‌اند.^{۱۱۲}

«محمد بن شجاع بن الثَّلَجِيِّ» حدیث جعل می‌کرد.^{۱۱۳} از این روی، وی را «متروک»،^{۱۱۴} «غیر ثقة»^{۱۱۵} و «کذاب»^{۱۱۶} می‌دانستند.

^{۱۰۶} . مزی، تهذیب الکمال، ۳۱۶/۱۳؛ ابن حجر، الإصابة، ۳۱۰/۱۲.

^{۱۰۷} . ابن حجر، تقریب التهذیب، ۱۱۵۵.

^{۱۰۸} . ابن اثیر، أسد الغابة، ۱۵۰/۵.

^{۱۰۹} . واقدی، المغازی، ۴۵۹/۲.

^{۱۱۰} . عجلی، تاریخ الثقات، ۲۵۱.

^{۱۱۱} . ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۱۶۴/۵.

^{۱۱۲} . دارقطنی، الضعفاء والمتروکین، ۱۱۲؛ ابوزرعه، سؤالات البرذعی، ۳۰۷؛ نسائی، الضعفاء والمتروکین، ۳۹؛ عقیلی، الضعفاء، ۱۴۸/۱؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ۱۰۴.

^{۱۱۳} . ابن عدی، الکامل فی الضعفاء، ۵۵۰/۷؛ خطیب، تاریخ مدینة السلام، ۳۱۵/۳؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۲۲۰/۹؛ ذهبی، دیوان الضعفاء والمتروکین، ۳۵۵.

^{۱۱۴} . ابن حجر، تقریب التهذیب، ۸۵۴؛ ذهبی، میزان الإعتدال، ۵۷۷/۳.

^{۱۱۵} . ابن اثیر، اللباب فی تهذیب الأنساب، ۲۴۱/۱.

^{۱۱۶} . مزی، تهذیب الکمال، ۳۶۲/۲۵؛ ابن جوزی، الضعفاء والمتروکین، ۷۰/۳.

نام «عبدالرحمن بن محمد بن أبي بكر بن محمد بن عمرو بن حزم» در بیشتر کتب رجالیون بزرگ سنی - مانند دارقطنی، نسایی، احمد بن حنبل، یحیی بن معین، ابن شاهین، ابن ابی حاتم، ابوزرعه و خطیب بغدادی - وجود ندارد. بخاری درباره وی معتقد بود که «واقدی از وی عجایی را نقل کرده است».^{۱۱۷} برخی برای تضعیفش تعبیر «فیه لین» و «لَیسَ فیه شَیْءٌ یَثْبُتُ» را به کار برده اند.^{۱۱۸} ذهبی در آثار متعددش، او را جزو «ضعفا» ثبت کرده است.^{۱۱۹} تنها کسی که وی را «مقبول» دانسته، ابن حجر است.^{۱۲۰} مطابق مبانی رجال عامه، جرح این راوی درست تر می باشد.

طریق ۲: فحدّثني صالح بن جعفر، عن ابن کعب.^{۱۲۱}

بررسی سندی: نام «صالح بن جعفر» در هیچ یک از کتب رجالی سنی و شیعه نیامده و مهمل است.

«محمد بن کعب بن سلیم القرظي» در سال ۱۱۷ هجری در سن ۷۸ یا ۸۰ سالگی وفات یافت؛ یعنی حدود سال ۳۷ یا ۳۹ هجری متولد گردید و از تابعین به شمار می رود.^{۱۲۲} و این روایتش مرسل است. نام محمد بن کعب قرظی در اسناد برخی روایات شیعه نیز وجود دارد.^{۱۲۳} ولی از دید رجالیون شیعه، او مجهول است.^{۱۲۴}

طریق ۳: حدّثنا ابن حمید، قال: حدّثنا سلمة، عن ابن إسحاق، قال: حدّثني یزید بن رومان.^{۱۲۵}

بررسی سندی: «محمد بن حمید التمیمی الرازی» را ضعیف، متروک، غیر ثقه و کذاب دانسته اند.^{۱۲۶} «یزید بن رومان الأسدي» از تابعین بود و روایتش از جنگ خندق، مرسل است.^{۱۲۷}

طریق ۴: حدّثنا بشر، قال: حدّثنا یزید، قال: حدّثنا سعید، عن قتادة.^{۱۲۸}

بررسی سندی: «قتادة بن دعامة السدوسي» از تابعین بود و روایتش درباره جنگ خندق، مرسل است.^{۱۲۹} وی از ۳۰ نفر خبر نقل کرده، در حالی که از حدیث آنان نشنیده بود.^{۱۳۰} از این روی، بسیاری او را «مُدلس» دانسته اند.^{۱۳۱}

طریق ۵: حدّثني یونس، قال: أخبرنا ابن وهب، قال: قال ابن زید.^{۱۳۲}

^{۱۱۷} . بخاری، تاریخ الكبير، ۳۴۴/۵؛ ابن عدی، الكامل في الضعفاء، ۵۱۲/۵.

^{۱۱۸} . عقیلی، الضعفاء، ۴۲۲/۳.

^{۱۱۹} . ذهبی، المغنی فی الضعفاء، ۶۱۱/۱؛ ذهبی، دیوان الضعفاء والمتروکین، ۲۴۵؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ۵۸۶/۲.

^{۱۲۰} . ابن حجر، تقریب التهذیب، ۵۹۷.

^{۱۲۱} . واقدی، المغازی، ۴۶۰/۲.

^{۱۲۲} . بخاری، تاریخ الكبير، ۲۱۶/۱؛ مزّی، تهذیب الکمال، ۳۴۰/۲۶.

^{۱۲۳} . صدوق، الخصال، ۱۶۴/۱؛ مفید، الأمالی، ۶۳.

^{۱۲۴} . شوشتری، قاموس الرجال، ۵۴۰/۹؛ خویی، معجم رجال الحديث، ۱۸۶/۱۸؛ مرتضی، زبدة المقال، ۳۸۵/۲.

^{۱۲۵} . طبری، جامع البیان، ۸۴/۲۱.

^{۱۲۶} . جوزجانی، أحوال الرجال، ۲۰۷؛ عقیلی، الضعفاء، ۲۵۲/۵؛ ابن عدی، الكامل في الضعفاء، ۵۲۹/۷؛ خطیب، تاریخ مدینة السلام، ۶۰/۳؛ مزّی، تهذیب

الکمال، ۹۷/۲۵؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ۸۳.

^{۱۲۷} . مزّی، تهذیب الکمال، ۱۲۲/۳۲.

^{۱۲۸} . طبری، جامع البیان، ۸۵/۲۱.

^{۱۲۹} . مزّی، تهذیب الکمال، ۴۹۸/۲۳.

^{۱۳۰} . أبوداؤد، سؤالات أبي عبيد الآجری، ۱۳۸/۳.

^{۱۳۱} . سمعانی، الأنساب، ۲۵۸/۳؛ سبط ابن العجمی، التبيين لأسماء المدلسين، ۴۶؛ ابن حجر، تعریف أهل التقديس، ۴۳؛ سیوطی، أسماء المدلسين، ۸۰.

^{۱۳۲} . طبری، جامع البیان، ۸۵/۲۱.

بررسی سندی: «أسامة بن زيد اللّيثي» از تابعین بود و روایتش درباره‌ی جنگ خندق، مرسل است.^{۱۳۳} وی را «متروک، لیس بشیء، منکر الحدیث و لایحتج به» دانسته‌اند.^{۱۳۴}

۲ تحلیل متنی روایت صخره خندق

در زیر، جامع‌ترین نقل روایت «صخره خندق» را می‌آوریم و در ادامه، به تحلیل آن خواهیم پرداخت.

عمرو بن عوف گوید: در سال جنگ احزاب، رسول‌الله خندق را از حصن «شیخین» در محله‌ی بنی حارثه تا «مذاذ» را خط‌کشی کرد و به هر ده نفر، چهل ذراع داد/ تا آن را حفر کنند/. مهاجرین و انصار [هنگام یارگیری] سلمان فارسی را - که مردی نیرومند بود- از خودشان می‌دانستند و می‌گفتند «سلمان از ماست». رسول‌الله فرمود «سلمان از ما اهل بیت است». عمرو بن عوف گوید: من، سلمان، حذیفه بن یمان، نعمان بن مقرن مزنی و شش نفر از انصار، مأمور شدند چهل ذراع بودیم. از «ذو باب» کندن را شروع کردیم تا به «ندی» رسیدیم. پس خداوند از دل خندق، صخره‌ای سفید و سخت نمایان ساخت. کلنگ و تیشه‌هایمان شکست و کار بر ما دشوار شد. گفتیم: «ای سلمان، نزد رسول‌الله برو و ماجرای صخره را به ایشان خبر بده که آیا کندن آن را رها کنیم و یا در این باره چه دستوری به ما می‌دهد؟ زیرا ما دوست نداریم از محدوده‌ی خط‌کشی شده‌ی او تجاوز کنیم». سلمان در حالی که بالاپوشی ترکی پوشیده بود، نزد پیغمبر رفت و گفت: «یا رسول‌الله! پدرها و مادرهایمان فدایت! سنگی سفید و سخت/ از درون گودال/ بیرون آمده که هیچ مقداری از آن کنده نمی‌شود. در این باره دستورتان را بفرمایید، زیرا دوست نداریم از محدوده‌ای که خط‌کشی کرده‌اید، تجاوز کنیم». رسول‌الله همراه سلمان وارد خندق شد و ما نه نفر بر لبه‌ی خندق رفتم. رسول‌الله کلنگ را از سلمان گرفت و ضربه‌ای به صخره زد که [بخشی از] آن را شکست و برقی از آن جهید که مابین دو لبه‌ی خندق را روشن نمود. گویی چراغی در میان خانه‌ای تاریک بود. رسول‌الله تکبیر فتح گفت و مسلمانان نیز تکبیر گفتند. سپس رسول‌الله برای بار دوم ضربه‌ای زد که [بخشی از] آن را شکست و برقی از آن جهید که مابین دو لبه‌ی خندق را روشن نمود. گویی چراغی در میان خانه‌ای تاریک بود. رسول‌الله تکبیر فتح گفت و مسلمانان نیز تکبیر گفتند. سپس رسول‌الله برای بار سوم ضربه‌ای زد که آن را [به‌طور کامل] شکست و برقی از آن جهید که مابین دو لبه‌ی خندق را روشن نمود. گویی چراغی در میان خانه‌ای تاریک بود. رسول‌الله تکبیر فتح گفت و مسلمانان نیز تکبیر گفتند. رسول‌الله سپس دست سلمان را گرفت و [از خندق] بالا رفت. سلمان گفت: «پدر و مادرم فدایت یا رسول‌الله! چیزی را دیدم که هرگز آن را ندیده بودم». رسول‌الله روی به مردم کرد و فرمود: «آن چه را سلمان می‌گوید، دیدید؟» گفتند: «آری یا رسول‌الله، پدرها و مادرهایمان فدایت. دیدیم که ضربه می‌زنی و برقی چون موج خارج می‌شود و چون تکبیر گفتی، ما نیز تکبیر گفتیم و بجز این چیزی مشاهده نکردیم». پیغمبر فرمود: «راست گفتید. ضربه‌ی نخست که زدم و برقی که دیدید، از آن نور، کاخ‌های حیره و مدائن کسری - مانند دندان‌های سگ- بر من نمایان شد. پس جبرئیل به من خبر داد که امت من بر آن چیره می‌شود. ضربه‌ی دومی که زدم و برقی که دیدید، از آن نور، کاخ‌های سرخ در سرزمین روم - مانند دندان‌های سگ- بر من نمایان شد. پس جبرئیل به من خبر داد که امت من بر آن چیره می‌شود. ضربه‌ی سوم که زدم و نوری که دیدید، از آن نور، کاخ‌های صنعاء - مانند دندان‌های سگ- بر من نمایان شد. پس جبرئیل به من خبر داد که امت من بر آن چیره می‌شود. پس مسلمین را مژده باد به نصر! مسلمین را مژده باد به نصر! مسلمین

^{۱۳۳} . مزی، تهذیب الکمال، ۳۴۷/۲.

^{۱۳۴} . نسائی، الضعفاء والمتروکین، ۵۴؛ عقیلی، الضعفاء، ۹۵/۱؛ ابن معین، سوالات ابن الجندی، ۴۰۲؛ ابن عدی، الکامل فی الضعفاء، ۷۶/۲؛ ابن ابی حاتم، الجرح والتعديل، ۲۸۴/۲؛ ابن جوزی، الضعفاء والمتروکین، ۹۶/۱؛ ابن شاهین، تاریخ أسماء الضعفاء والکذابين، ۵۴.

را مژده باد به نصر!» مسلمانان شادمان شدند و گفتند: «سپاس خدای را به خاطر وعده‌ی صادق که ما را به نصر بعد از حصر وعده داد». لشکر احزاب نمایان شدند. مؤمنین گفتند: «هذا ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ما زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَ تَسْلِيمًا»^{۱۳۵}. منافقان گفتند: «تعجب نمی کنید! برایتان سخن می گوید و آرزومندان می کند و وعده‌ی باطل به شما می دهد! به شما می گوید که از یثرب کاخ‌های حیره و مدائن کسری را می بیند و شما آنجا را فتح می کنید، در حالی که شما خندق حفر می کنید و نمی توانید به قضای حاجت بروید». قرآن نازل شد که: «وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا»^{۱۳۶}.^{۱۳۷}

۲-۱ گونه‌شناسی نقل‌های روایت صخره‌ی خندق

روایت صخره خندق را به لحاظ مضمونی در دو گونه‌ی کلی می‌توان دسته‌بندی کرد:

۲-۱-۱ اشاره به شکستن صخره، بدون وعده‌ی فتح

از این لحاظ، تنها روایت جابر بن عبدالله با بقیه‌ی روایات صخره‌ی خندق تفاوت اساسی دارد. در تمام طرق نقل آن، ماجرای پدید آمدن صخره و شکسته شدن آن توسط پیامبر (ص) ذکر شده است ولی «وعده‌ی پیامبر (ص) به فتح سرزمین‌ها» وجود ندارد. با استناد به روایت جابر، اصل روایت صخره‌ی خندق برای ما معتبر است، زیرا سه سند صحیح دارد و به لحاظ محتوایی هم هیچ خدشه‌ای بر آن وارد نیست.

در روایت جابر، پیامبر (ص) پس از شکستن صخره، به مهمانی خانه‌ی جابر می‌رود. این روایت در «المُصَنَّف» ابن ابی شیبیه و «السيرة النبوية» ابن هشام، بسیار موجز و در «صحیح بخاری» مفصل آمده است. ماجرای ولیمه دادن جابر به «اهل خندق» در سه روایت صحیح دیگر، به صورت ناقص آمده که در هیچ کدامشان به «شکستن صخره» و «مژده‌ی فتح سرزمین‌ها» اشاره‌ای نشده است.^{۱۳۸}

۲-۱-۲ اشاره به شکستن صخره، همراه با وعده‌ی فتح

بجز روایت جابر بن عبدالله، بر اساس سایر روایاتی که آوردیم، پیامبر (ص) پس از شکستن صخره، به مسلمانان مژده‌ی فتح سرزمین‌ها را داد. اسناد این گزارش‌ها، شرایط خبر متواتر^{۱۳۹} را ندارند و نامعتبر بودن همه‌ی آن‌ها را نشان دادیم. دلیل اصلی بی‌اعتباری گزارش‌هایی که بر اساس آن، پیامبر (ص) به مسلمانان مژده‌ی فتح سرزمین‌ها را داده، «ضعف سندی» است. به لحاظ «محتوایی» هم این نقل‌ها با هم تعارضاتی دارند و می‌دانیم که اختلافات در گزارش‌های تاریخی، نشانه‌ی شاخ و برگ‌هایی است که ناقلان به اصل روایت افزوده‌اند. تحریف‌های تاریخی گاه به دلیل «دسیسه و نیرنگ» از سوی راویان مغرض و معاند صورت پذیرفته است.^{۱۴۰} در بسیاری موارد، «تنازع» میان صحابه و تابعین در عصر خلفا موجب تعارضات در گزارش‌های تاریخ صدر اسلام شده است.^{۱۴۱}

^{۱۳۵}. احزاب، ۲۲.

^{۱۳۶}. احزاب، ۱۲.

^{۱۳۷}. طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۵۷۰/۲-۵۶۷.

^{۱۳۸}. بخاری، صحیح البخاری، ص ۵۸۷، ح ۳۰۷۰؛ بخاری، صحیح البخاری، ص ۷۸۰، ح ۴۱۰۲؛ مسلم، صحیح مسلم، ص ۸۴۳، ح ۲۰۳۹.

^{۱۳۹}. ربانی، دانش درایة الحدیث، ۶۵؛ مدیرشانه‌چی، درایة الحدیث، ۳۳.

^{۱۴۰}. صدر، تعارض الأدلة الشرعیة، ۳۹.

^{۱۴۱}. ابن قتیبة، تأویل مختلف الحدیث، ۱۳.

به باور ما، «وعده‌ی فتح سرزمین‌ها» به مثابه‌ی شاخ و برگ‌ی است که راویان به اصل خبر «صخره‌ی خندق» افزوده‌اند و احتمالاً هدفشان از این افزوده، مشروعیت بخشیدن به فتوحات عصر خلفا بوده است، زیرا چنانکه در سطور بعدی خواهیم آورد، در عصر فتوحات عمر و عثمان، از این حدیث استفاده‌ی تبلیغاتی صورت گرفت.

۲-۲ اختلافات و اشکالات روایات وعده‌ی فتح

روایاتی که بر اساس آن، پیامبر (ص) به مسلمانان مژده‌ی فتح سرزمین‌ها را داده است، اختلافات بسیاری با هم دارند که در اینجا فقط به برجسته‌ترین آنها می‌پردازیم:

روایات درباره‌ی نام «کسی که با صخره مواجه شد و پیامبر کلنگ وی را گرفت»، اختلاف دارند: بیشتر روایات، آن فرد را «سلمان فارسی» دانسته‌اند. یک روایت او را «عمر بن خطاب» معرفی کرده^{۱۴۲} و یک روایت با تردید، او را امام علی (ع) دانسته است.^{۱۴۳} برخی از روایات هم نام آن شخص را نیاورده‌اند.

روایات از نظر اختلاف درباره‌ی «ذکر تکبیر هنگام ضربه‌های پیامبر ص" بر صخره» به چهار دسته تقسیم می‌شوند: الف) در روایت «عمر بن حکم»، طریق ۲ و ۳ از روایت «عبدالله بن عمرو»، همه‌ی طرق روایت «سلمان فارسی»، روایت «امام صادق ع"» و روایت «مردی از صحابه»، نه پیامبر (ص) و صحابه تکبیر گفتند و نه از نزول جبرئیل ذکری به میان آمده است. ب) در روایت «عبدالله بن عباس»، همه‌ی طرق روایت «براع بن عازب» و طریق ۱ از روایت «عبدالله بن عمرو»، پیامبر (ص) تکبیر گفت ولی هیچ یک از صحابه تکبیر نگفتند. ج) در همه‌ی طرق روایت «عمر بن عوف»، هم پیامبر (ص) و هم صحابه‌ای که آنجا بودند، تکبیر می‌گفتند. د) در روایت «مردی از صحابه»، پیامبر (ص) بعد از هر ضربه به جای تکبیر، آیه‌ی «و تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^{۱۴۴} را می‌خواند.

روایات درباره‌ی «تعداد ضربات پیامبر ص" بر صخره» اختلاف دارند: در روایت «امام صادق ع"»، پیامبر (ص) با یک ضربه، صخره را به سه تکه تقسیم نمود. در روایت «عبدالله بن عباس»، پیامبر (ص) با یک ضربه، یک سوم صخره را شکست. در سایر روایات، پیامبر (ص) آن صخره را با سه ضربه شکست.

روایات درباره‌ی «جهیدن جرقه، پس از هر ضربه‌ی پیامبر ص" به صخره» اختلاف دارند: در روایت «عمر بن عوف»، جرقه‌ها دو سوی خندق (در برخی نسخه‌ها: دو سوی مدینه) را روشن می‌کرد. در روایت «عمر بن حکم» به ترتیب ضربات سه گانه، «برقی به جانب یمن، برقی به جانب شام و برقی به جانب مشرق» پدید. در طریق ۱ از روایت «سلمان فارسی»، بدون اشاره به جهت و چگونگی جرقه‌ها، آمده است که بعد از هر ضربه «از زیر کلنگ جرقه‌ای می‌جهید». در طریق ۲ از روایت «سلمان فارسی» بعد از هر ضربه‌ای که پیامبر می‌زد، «برقی مانند موج» از خندق خارج می‌شد. در سایر روایات، هیچ اشاره‌ای به جهیدن برق نشده است.

^{۱۴۲} . واقدی، المغازی، ۴۴۹/۲.

^{۱۴۳} . کلینی، الکافی، ۲۱۶/۸.

^{۱۴۴} . أنعام، ۱۱۵.

در بیشتر روایات، نام سرزمین‌هایی که فتحشان وعده داده شده «شام، مغرب، روم، مدائنِ قیصر»، «فارس، مشرق، مدائنِ کسری» و «یمن، صنعاء، حمیر» می‌باشد. در روایت «مرد صحابی» پیامبر (ص) در ضربی سوم، به جای «یمن»، «حبشه» را دید ولی نه تنها وعده‌ی فتحش را نداد، بلکه مسلمانان را سفارش کرد که: «از مردم حبشه و تُرک‌ها دست بردارید که آنان شما را به حال خودتان واگذاشته‌اند».

برخلاف سایر روایات، در روایت «مردی از صحابه»، پیامبر (ص) فتح سرزمین‌هایی را که هنگام ضربه زدن به صخره مشاهده کرده بود، از پیش «خود» و یا از جانب «خدا» و «جبرئیل» وعده نمی‌داد؛ بلکه صحابه‌ای که آنجا حاضر بودند، می‌گفتند: «یا رسول‌الله! از خدا بخواه آنجا را برای ما فتح کند و خانه‌هاشان را به ما غنیمت دهد و به دست ما سرزمینشان را تخریب کند!» و پیامبر (ص) نیز این خواسته را از خدا دعا می‌کرد.

۲-۳ ادعای «منافقان» مبنی بر وعده‌ی پیامبر (ص) به فتح ایران و روم

آورده‌اند که یکی از منافقان در زمان هجوم لشکر احزاب - نه هنگام حفر خندق- ادعا کرد که «محمد [ص] وعده‌ی دستیابی به گنج‌های کسری و قیصر را می‌دهد؛ در حالی که هیچ‌یک از ما جرأت بیرون رفتن برای قضای حاجت را ندارد». درباره‌ی گوینده‌ی این سخن، روایات به سه دسته تقسیم می‌شوند:

الف) در روایت «ابن‌زید»، گوینده‌ی این ادعا «رجل» و در روایت منسوب به «امام صادق ع»، گوینده‌ی این ادعا «یکی از آن دو» معرفی شده است.

ب) در روایت «عبدالله بن عباس»، روایت «قتاده» و طریق ۳ و ۲ از روایت «عمرو بن عوف»، این ادعا به‌طور کلی از زبان «منافقان» نقل شده است.

ج) فقط در روایت «عبدالله بن ابی‌بکر بن حزم»، روایت «ابن‌کعب» و روایت «یزید بن رومان»، نام گوینده‌ی این سخن مشخص شده و آن «مُعْتَب بن قُشَیر» است.

در بخش تحلیل سندی، مشخص شد که هیچ کدام از این روایات را «صحابه» نقل نکرده‌اند، بجز روایت «عبدالله بن عباس» که مرسل است و طریق ۳ و ۲ از روایت «عمرو بن عوف». در طریق ۱ از روایت «عمرو بن عوف» نیز - که کهن‌ترین سند آن است - هیچ اشاره‌ای به گفتگوی منافقان نشده است.

راویانی که نام منافق مذکور را «مُعْتَب بن قُشَیر» دانسته‌اند، همگی جزو تابعین هستند. به نظر می‌رسد این مرویات، شایعه‌ای در عصر تابعین بوده که آن را نقل کرده‌اند.

در برخی کتب تفسیری، آیه‌ی «ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا»^{۱۴۵} را که از قول «منافقان» بیان شده است، به «وعده‌ی پیامبر ص» به فتح ایران، شام و یمن» مرتبط دانسته‌اند.^{۱۴۶} به نظر ما این دیدگاه، نه تنها مستند به داده‌های صحیح تاریخی نیست، بلکه با سیاق آیات نیز همخوانی ندارد. از سیاق آیات چنین برمی‌آید که وعده‌ی مذکور، به معنی «وعده‌ی نصرت الهی به مسلمانان علیه لشکر احزاب در جنگ خندق» است و هیچ ارتباطی با وعده‌ی «فتح سرزمین‌ها» ندارد. خداوند پیشتر وعده داده بود که پس از دچار شدن مؤمنان به «سختی، زیان و زلزال»، آنان را

^{۱۴۵} احزاب/۱۲.

^{۱۴۶} طبری، جامع البیان، ۸۵/۲۱؛ طبرسی، مجمع البیان، ۵۴۵/۸.

«نصرت» می‌دهد.^{۱۴۷} این وعده‌ی خداوند در جنگ خندق محقق شد. بدین ترتیب که: مؤمنان دچار «ابتلاء و زلزال شدید» گشتند^{۱۴۸} و منافقان که وعده‌ی نصرت الهی را باور نداشتند، گفتند «خدا و فرستاده‌اش جز فریب، وعده‌ای به ما ندادند».^{۱۴۹} در مقابل، مؤمنان «زمانی که لشکر احزاب را دیدند»، گفتند: «این همان است که خدا و فرستاده‌اش به ما وعده دادند و خدا و فرستاده‌اش راست گفتند».^{۱۵۰}

۲-۴ منشأ «شیعی» نداشتن روایت وعده‌ی فتح

گرچه روایت صخره‌ی خندق در سه عنوان از کتب روایی شیعی نقل شده است، ولی همان‌گونه که در قسمت تحلیل سندی نشان دادیم، شیخ صدوق هر دو طریقی را که در «امالی» و «خصال» آورده، یعنی «طریق ۲۱ و ۲۰ از روایات براءبن عازب»، از راویان اهل سنت نقل کرده است.

روایتی هم که کلینی در «کافی» نقل کرده و تنها یک طریق دارد، یعنی روایت «امام صادق (ع)»، با باور شیعی «علم امام» در تضاد است. در این روایت، امام صادق (ع) درباره‌ی اینکه پیامبر (ص) کلنگ را از دست چه کسی - علی (ع) و یا سلمان - گرفت، اظهار «تردید» کرده است. هیچ قرینه‌ای نیست که نشان دهد این تردید، از «راوی» بوده است. در ادامه‌ی همین روایت، امام صادق (ع) نام آن «منافق» که وعده‌ی پیامبر (ص) را به استهزاء گرفت، «یکی از آن دو» معرفی می‌کند. عبارت اخیر، علاوه بر این که با «علم امام» در تضاد است، بر خلاف سیره‌ی امام صادق (ع) در احترام ویژه به اهل سنت می‌باشد^{۱۵۲} و امام رضا (ع) چنین اخباری را از ساخته‌های «مخالفین شیعه» دانسته است.^{۱۵۳} با توجه به مهم‌بودن «بعض رجاله»، به نظر می‌رسد که راویانی «غیر شیعه» و یا «غیر امامی» در میان سلسله‌ی این سند وجود داشته است.

۲-۵ انتساب وعده‌ی فتح به پیامبر (ص) در دوره‌ی فتوحات

ابن اسحاق پس از پایان روایت «سلمان فارسی» می‌نویسد: کسی که «مورد اتهام نیست» برایم نقل کرد که ابوهریره هنگام فتوحات دوران خلافت عمر و عثمان می‌گفت «هر جا برایتان آشکار می‌شود، فتح کنید که سوگند به کسی که جان ابوهریره در دست اوست، هیچ شهری نیست که آن را فتح می‌کنید مگر این که خدای عزوجل کلیدش را قبلاً به محمد [ص] اعطا کرده است».^{۱۵۴} مورخان بعدی، این خبر را از ابن اسحاق نقل کرده‌اند.^{۱۵۵}

ابن اسحاق نام راوی را عمداً به صورت «کسی که مورد اتهام نیست» بیان داشته است؛ زیرا می‌توانست «رجل» و یا نام «فردی مجهول» را ذکر کند. ابن اسحاق که روایت سلمان فارسی را به صورت مُرسَل آورده، می‌توانست ادعای

^{۱۴۷} . بقره، ۲۱۴.

^{۱۴۸} . احزاب، ۱۱.

^{۱۴۹} . احزاب، ۱۲.

^{۱۵۰} . احزاب، ۲۲.

^{۱۵۱} . صادقی تهرانی، الفرقان، ۸۰/۲۴.

^{۱۵۲} . کلینی، الکافی، ۶۳۶/۲، ح ۵.

^{۱۵۳} . صدوق، عیون أخبار الرضا، ۳۰۴/۱.

^{۱۵۴} . ابن هشام، السيرة النبوية، ۱۷۱/۳.

^{۱۵۵} . طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۵۷۰/۲؛ بیهقی، دلائل النبوة، ۴۱۸/۳.

ابوهریره را نیز به صورت مرسل بیاورد. مصلحتی دیده که نام راوی را بیان نکند و در عین حال، می‌خواسته به خوانندگان اطمینان دهد که این خبر را از «کسی معتمد» نقل می‌کنم. ابوهریره دو سال پس از جنگ خندق، در سال هفتم هجری به مدینه آمد و اظهار مسلمانی کرد،^{۱۵۶} لذا شاهد ماجرای صخره‌ی خندق نبود و در اینجا نیز ادعا نمی‌کند که خودم از پیامبر (ص) شنیده‌ام.

نتیجه‌گیری

روایت «صخره خندق» را به دو گونه‌ی کلی می‌توان دسته‌بندی کرد: **دسته‌ی نخست** اصل روایت صخره‌ی خندق که بر اساس آن، «هنگام حفر خندق توسط مسلمانان، صخره‌ای پدید آمد و پیامبر (ص) آن را شکست»، با استناد به نقل جابر بن عبدالله، دارای سه سند «معتبر» است. در هیچ یک از نقل‌های جابر، «وعدۀ پیامبر (ص) به فتح سرزمین‌ها» وجود ندارد و به لحاظ متنی هم، هیچ‌گونه اختلاف و ناهمگونی در آن‌ها وجود ندارد. **دسته‌ی دوم** سایر نقل‌های روایت «صخره‌ی خندق» که «وعدۀ فتح سرزمین‌ها را به پیامبر (ص) نسبت داده‌اند»، همگی از جهات مختلف دارای ضعف سندی و بنابراین «نامعتبر» هستند. این گزارش‌ها، با وجود این‌که از طُرُق فراوان نقل شده‌اند، شرایط خبر متواتر را ندارند و گرچه به کتب شیعه نیز راه یافته‌اند، ولی هیچ «سند شیعی» برای آن یافت نشد. به لحاظ مضمونی نیز ناهمگون هستند. به عنوان نمونه درباره‌ی این‌که «چه کسی که با صخره مواجه شد و پیامبر کلنگ وی را گرفت؛ تکبیر گفتن یا نگفتن پیامبر (ص) و صحابه؛ تعداد ضربه‌های پیامبر (ص) بر صخره؛ آیه خواندن پیامبر؛ جهیدن جرقه پس از هر ضربه؛ نام سرزمین‌هایی که فتح خواهند شد و...» با هم اختلاف جدی دارند. طبق برخی از نقل‌های دسته‌ی اخیر، منافقی به نام «مُعْتَبَرُ بَنِ قُشَيْرٍ» در جریان جنگ خندق، وعدۀ فتح سرزمین‌ها را به پیامبر (ص) نسبت می‌دهد که راویان همه‌ی این نقل‌ها تابعین هستند. در دوران فتوحات عصر خلفا، «ابوهریره» نیز وعده فتح سرزمین‌ها را به پیامبر (ص) نسبت می‌داد در حالی که ابوهریره دو سال بعد از جنگ خندق به مدینه آمده و مسلمان شد و نمی‌توانسته شاهد ماجرا باشد.

منابع و مأخذ

- ابن‌ابی حاتم. **الجرح والتعديل**. بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۹۵۲م.
- ابن‌ابی شیبہ، عبدالله بن محمد. **المُصَنَّف**. قاهرة: الفاروق الحديثة، ۲۰۰۸م.
- ابن‌اثیر، عزالدین. **أسد الغابة**. بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹ق.
- — **اللباب في تهذيب الأنساب**. بیروت: دارصادر، ۱۴۱۴ق.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی. **الضعفا والمتروکین**. بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۹۸۶م.
- ابن حبان، محمد بن حبان. **الثقات**. حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف العثمانیة، ۱۹۷۳م.
- ابن حجر، أحمد بن علی. **الإصابة في تمييز الصحابة**. قاهرة: مرکز هجر، ۲۰۰۸م.
- — **تقريب التهذيب**. هند: دارالعاصمة، ۱۴۱۳ق.

- ——— تهذيب التهذيب. القاهرة: دارالكتاب الإسلامي، ١٩٩٣ق.
- ——— تعريف أهل التقديس بمراتب الموصوفين بالتدليس. الزرقاء: المنار، ١٤٠٤ق.
- ابن حنبل، أحمد. المُسند. القاهرة: دارالحديث، ١٩٩٥م.
- ——— العلل ومعرفة الرجال. رياض: دارالخاني، ٢٠٠١م
- ——— سؤالات أبي داود. المدينة: مكتبة العلوم والحكم، ١٩٩٤م.
- ابن داود حلي، حسن بن علي. الرجال. تهران: دانشگاه تهران، ١٣٤٢ش.
- ابن سعد، محمد. الطبقات الكبرى. بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ دوم، ١٤١٨ق.
- ابن شاهين، أبو حفص عمر. تاريخ أسماء الثقات. الكويت: دارالسلفية، ١٩٨٤م.
- ——— تاريخ أسماء الضعفا والكذابين. المدينة: بى نا، ١٩٨٩م.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علي. معالم العلماء. نجف: الحيدرية، ١٣٨٠ق.
- ابن عبد البر، الاستيعاب في معرفة الأصحاب، بيروت: دارالجيل، ١٩٩٢م.
- ——— التمهيد. المغرب: مصلحة إحياء التراث، ١٩٨٨م.
- ابن عدي، عبدالله. الكامل في الضعفاء. بيروت: دارالكتب العربية، بى تا.
- ابن غضائري، احمد بن حسين. الرجال. قم: دارالحديث، ١٤٢٢ق.
- ابن فهد حلي، أحمد بن محمد. المُهذَّب البارِع. قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١١ق.
- ابن قتيبة، عبدالله بن مسلم، تأويل مختلف الحديث، بيروت: المكتب الإسلامي، ١٩٩٩م.
- ابن كثير، اسماعيل بن عمر. تفسير القرآن العظيم. چاپ دوم، رياض: دارالطبيه، ١٩٩٩م.
- ابن معين، يحيى. تاريخ عثمان بن سعيد الدارمي. دمشق: دارالمأمون، ١٤٠٠ق.
- ——— سؤالات ابن الجنيّد. المدينة: مكتبة الدار، ١٩٨٨م.
- ——— معرفة الرجال. دمشق: مطبوعات مجمع اللغة العربية، ١٩٨٥م.
- ابن منجويه، أحمد بن علي. رجال صحيح مسلم. بيروت: دارالمعرفة، ١٩٨٧م.
- ابن هشام، عبدالملك. السيرة النبوية. چاپ سوم، بيروت: دارالكتاب العربي، ١٩٩٠م.
- أبوداؤد السجستاني، سليمان بن الأشعث. سؤالات أبي عبيد الآجري. مكة: دارالإستقامة، ١٩٩٧م.
- أبوزرعة الرازي، عبيدالله بن عبدالكريم. سؤالات البرذعي. القاهرة: فاروق الحديثة، ٢٠٠٩م.
- أبونعيم، أحمد بن عبدالله. دلائل النبوة. بيروت: دارالنفائس، ١٩٨٦م.
- ——— معرفة الصحابة، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٢٢ق.
- أبويعلی، أحمد بن علي. مسند أبي يعلى. بيروت: دارالمعرفة، ٢٠٠٥م.
- أعرجى كاظمی، محسن. عدة الرجال. قم: اسماعيليان، ١٤١٥ق.
- بحر العلوم، محمد مهدي. الفوائد الرجالية. تهران: مكتبة الصادق، ١٣٦٣ش.
- بخاري، محمد بن اسماعيل. تاريخ الكبير. حيدرآباد: دائرة المعارف العثمانی، ١٩٥٨م.
- ——— تاريخ الصغير. رياض: المعارف، ١٤٠٦م.

- — صحیح البخاری. ریاض: بیت الأفكار الدولية، ۱۹۹۸م.
- — الضعفاء الصغیر. بیروت: دارالمعرفة، ۱۹۸۶م.
- برقي، أحمد بن محمد. الرجال. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ش.
- بلاذري، أحمد بن يحيى. أنساب الأشراف. بيروت: دارالفكر، ۱۹۹۶م.
- بیهقي، أحمد بن حسين. دلائل النبوة. بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۹۸۸م.
- جوزجاني، إبراهيم بن يعقوب. أحوال الرجال. بيروت: الرسالة، ۱۴۰۳ق.
- چوکسی، جمشید کرشاسپ. ستیز و سازش. ترجمه نادر میرسعیدی، تهران: ققنوس، چاپ هفتم، ۱۳۹۳ش.
- حسن بیگی و دیگران. «بررسی نقش رویدادها بر پدیداری حدیث؛ مطالعه موردی: فتوحات صدر اسلام و روایت امرت أن أقاتل الناس». اراک: مطالعات تاریخی جنگ، دوره پنجم، شماره چهارم، ۱۴۰۰ش.
- خطیب بغدادی، أحمد بن علي. تاریخ مدينة السلام. بيروت: دارالغرب الإسلامي، ۲۰۰۱م.
- خويي، أبو القاسم. معجم رجال الحديث. چاپ پنجم، بی جا: بی نا، ۱۴۱۳ق.
- دارقطني، علي بن عمر. سؤالات أبي بكر البرقاني. القاهرة: فاروق الحديث، ۲۰۰۶م.
- — سؤالات الحاكم. ریاض: المعارف، ۱۴۰۴ق.
- — الضعفاء والمتروكين. ریاض: المعارف، ۱۹۸۴م.
- ذهبي، شمس الدين محمد. تذكرة الحفاظ. بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۹۵۸م.
- — تذهيب تهذيب الكمال. القاهرة: فاروق الحديث، ۲۰۰۴م.
- — ديوان الضعفاء والمتروكين. مكة: النهضة الحديث، ۱۹۶۷م.
- — سير أعلام النبلاء. چاپ یازدهم، بيروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۷ق.
- — الكاشف. جدة: دارالقبلة، ۱۹۹۲م.
- — المشتبه في الرجال. القاهرة: دار إحياء الكتب العربية، ۱۹۶۲م.
- — المغنی فی الضعفاء. بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۹۹۷م.
- — ميزان الاعتدال. بيروت: دارالمعرفة، ۱۹۶۳م.
- ربّانی، محمد حسن. دانش درایة الحديث. مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۹ش.
- رویانی، محمد بن هارون. مُسنَد الرّویانی. القاهرة: مؤسسة قرطبة، ۱۹۹۵م.
- ساعدی، حسین. الضعفاء من رجال الحديث. قم: دارالحديث، ۱۴۲۶ق.
- سبط ابن العجمي. التبيين لأسماء المدلسين. بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۹۸۶م.
- سمعاني، عبد الكريم بن محمد. الأنساب. بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۱۹ق.
- سیوطی، جلال الدین. أسماء المدلسين. بيروت: دارالجيل، ۱۹۹۲م.
- شوشتری، محمد تقی. قاموس الرجال. چاپ دوم، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۴۱۰ق.
- شهیداول، محمد بن مکی. الدروس الشرعية. قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۴۱۴ق.

- صادقي تهراني، محمد. الفرقان. چاپ دوم، قم: فرهنگ اسلامي، ۱۳۶۵ ش.
- صدر، محمدباقر، تعارض الأدلة الشرعية، الطبعة الثانية، نجف: مكتبة الاسلاميّة الكبرى، ۱۳۹۶ ق.
- صدوق، محمد بن علي بن بابويه. الأمالي. چاپ ششم، تهران: كتابچی، ۱۳۷۶ ش.
- ——— الخصال. قم: جامعه مدرسين، ۱۳۶۲ ش.
- ——— عيون أخبار الرضا. تهران: جهان، ۱۳۷۸ ق.
- طبراني، سليمان بن أحمد. معجم الكبير. چاپ دوم، القاهرة، مكتبة ابن تيميه، ۱۹۸۳ م.
- ——— معجم الكبير [قطعة من الجزء ۱۳]، الرياض: دار الصمعي، ۱۹۹۴ م.
- طبرسي، فضل بن حسن. مجمع البيان، چاپ سوم، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
- طبري، محمد بن جرير. تاريخ الأمم والملوك. چاپ دوم، بيروت: دار التراث، ۱۳۸۷ ق.
- ——— جامع البيان. بيروت: دار المعرفة، ۱۴۱۲ ق.
- طوسي، محمد بن حسن. الاستبصار. تهران: دار الكتب الإسلامية، ۱۳۹۰ ق.
- ——— رجال الطوسي. چاپ سوم، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۳۷۳ ش.
- ——— الفهرست. قم: مكتبة المحقق الطباطبائي، ۱۴۲۰ ق.
- عجلي، أحمد بن عبدالله. تاريخ الثقات. بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۹۷۱ م.
- عزيزي، حسين. رواة المشتركون. تهران: المجمع العالمي للتقريب، ۱۴۳۰ ق.
- عقيلي، محمد بن عمرو. الضعفاء. القاهرة: دار مجلد الإسلام، ۲۰۰۸ م.
- علامة حلي، حسن بن يوسف. ترتيب خلاصة الأقوال. مشهد: آستان قدس، ۱۳۸۱ ش.
- فسوي، يعقوب بن سفيان. المعرفة والتاريخ، بغداد: مطبعة الإرشاد، ۱۹۷۴ م.
- كجوري شيرازي، محمد مهدي. الفوائد الرجالية. قم: دار الحديث، ۱۴۲۴ ق.
- كشي، محمد بن عمر. اختيار معرفة الرجال. قم: مؤسسة آل البيت، ۱۴۰۴ ق.
- كليني، محمد بن يعقوب. الكافي. چاپ چهارم، تهران: دار الكتب الإسلامية، ۱۴۰۷ ق.
- مامقاني، عبدالله، مقباس الهداية في علم الدراية، قم: دليل ما، ۱۴۲۸ ق.
- مجلسي، محمد باقر. مرآة العقول. چاپ دوم، تهران: دار الكتب الإسلامية، ۱۴۰۴ ق.
- ——— الوجيزه. تهران: انتشارات همایش بزرگداشت علامه مجلسي، ۱۴۲۰ ق.
- مديرشانه چي، كاظم. دراية الحديث. قم: دفتر انتشارات اسلامي، چاپ پنجم، ۱۳۷۲ ش.
- مرتضى، بسام. زبدة المقال. بيروت: دار المحجة البيضاء، ۱۴۲۶ ق.
- المزي، جمال الدين يوسف. تهذيب الكمال. بغداد: الرسالة، ۱۹۹۲ م.
- مسلم، الإمام مسلم بن حجاج. الكنى والأسماء. مدينة: الجامعة الإسلامية، ۱۹۸۴ م.
- ——— صحيح مسلم. رياض: بيت الأفكار الدولية، ۱۴۱۹ ق.
- مفيد، محمد. الأمالي. قم: كنز شيخ مفيد، ۱۴۱۳ ق.
- نسائي، أحمد بن شعيب. السنن الكبرى. بيروت: الرسالة، ۲۰۰۱ م.

- ————— سُنن النسائي الصُّغرى. رياض: دارالسلام، ١٩٩٩م.
- ————— الضعفاء والمتروكين. بيروت: مؤسسة الكتب الثقافية، ١٩٨٥م.
- نجاشي، احمد بن علي. رجال النجاشي. چاپ ششم، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ١٣٦٥ش.
- نمازي، علي. مستدرکات علم رجال الحديث. تهران: فرزند مؤلف، ١٤١٤ق.
- واقدي، محمد بن عمر. المغازي. چاپ سوم، بيروت: اعلمي، ١٤٠٩ق.

نسخه پیش انتشار